

ترجمه: محمد قاسم آسمایی

ملک خرس

یا

# حقایق پشت پرده جنگ در افغانستان

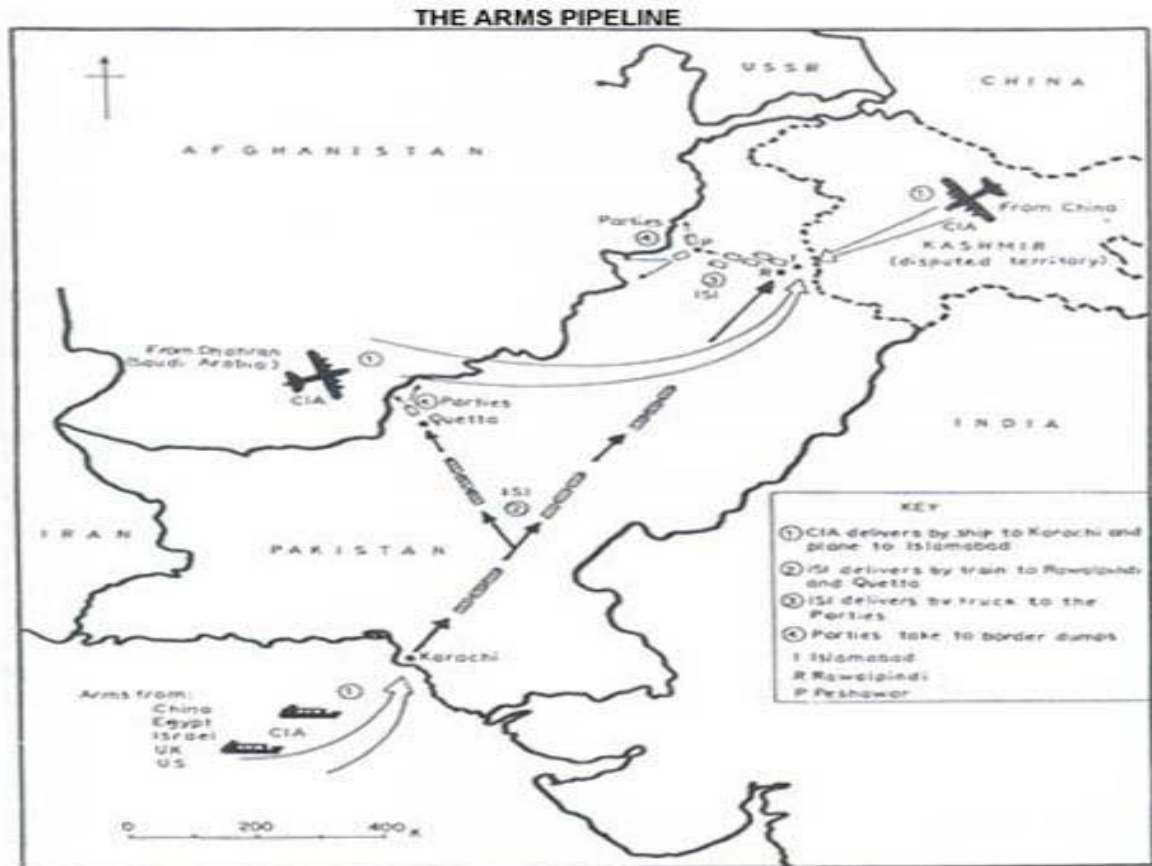
نوشته: محمد یوسف و مارک ادکین

قسمت هشتم

## خطوط اکمالاتی

«بر اساس معلومات ما، کانالهای مخفی اکمالاتی (سی. آی. ای) برای تأمین سلاح مجاهدین در نتیجه موجودیت فساد و سوء استفاده صدمه زیاد دیده است، متضررین اصلی این فساد عبارت اند از مجاهدین که بر علیه قوای شوروی میجنگند و مردم امریکا که نمایندگان آنان در کانگرس توسط (سی. آی. ای) فریب خورده اند.» واشنگتن پست، هشتم ماه می 1987

متن ذکر شده فشرده از یک مقاله است که توسط یکی از ژورنالیستان که چند هفته را در پاکستان به سر برده، نوشته شده است. وی تلاش نموده تا سیستم پیچیده اکمالاتی سلاح را برای مجاهدین که علاوه بر پاکستان و افغانستان در شش کشور دیگر نیز ممتد بود، دریابد. در سال 1987 مصرف روزانه در این بخش به بیشتر از یک میلیون دالر میرسید. شاید برداشت و تبصره آقای جک اندرسن Jack Anderson بر حدس و گمان استوار باشد، لیک دور از واقعیت نیست. چنانچه قبلاً تذکر داده شد، در مورد نحو خریداری سلاح ناکارآمد، مسئولیت عمده متوجه (سی. آی. ای) است. بعد از اینکه سلاح به پاکستان میرسید، نقش (سی. آی. ای) خاتمه یافته و در توزیع و رساندن آن به مجاهدین سهمی نداشت. متباقی کانال اکمالاتی و رسانیدن سلاح و مهمات به جبهه جنگ از طریق ما سازماندهی میشد. (آی. اس. آی) نیز سلاح و مهمات حاصله را مستقیماً به مجاهدین که در جبهه جنگ آنرا بکار میبردند تسلیم نمی نمود، بلکه تمام سلاح، مهمات و تجهیزات در اختیار هفت تنظیم جهادی و قوماندانان وابسته به آنان قرار داده میشد که بعداً از طریق آنان تا به میدان جنگ در داخل افغانستان میرسید.



#### نقشه شماره (8) خط سیر اکمالات سلاح و مهمات

برای اینکه بدانیم سلاح چگونه از راه دور از امریکا و انگلستان به میدان جنگ در افغانستان میرسد، در قدم نخست باید توضیح گردد که کانال اکمالاتی از سه قسمت متشکل بود: در قدم اول امریکا سلاح و مهمات را خریداری، پول آنرا تادیه و آنرا به پاکستان تحویل میداد. در مرحله دومی سلاح و مهمات توسط آی.اس.آی در داخل پاکستان جابجا و سپس براساس سهیمه معینه توزیع و به قرارگاه های مرکزی هفت تنظیم در پشاور و کوئته انتقال داده میشد. مرحله سومی توزیع سلاح، مربوط تنظیم ها بود که آنان بنابر لزوم دید سلاح و مهمات را به قوماندانان وابسته به تنظیم خویش تقسیم و به افغانستان انتقال میدادند. با پرتاب یک بم توسط مجاهد بر هدف، نقطه ختم بر این پروسه طولانی گذاشته میشد.

در این پروسه طولانی حد اقل پانزده بار این سلاح و مهمات با طی هزاران کیلومتر توسط لاری، کشتی، ریل، بار دیگر در لاری ها تا و با لا شده و در اخیر ذریعه حیوانات بارکش تا به محل آتش و بدست استعمال کننده رسانیده میشد. به ندرت حتی در جنگ های پارتیزانی میتوان اینگونه راه طولانی و دشوار اکمالاتی و توأم با خطرات را مشاهده کرد. یک جنرال بریتانیای در مورد گفته است. وقتی که یک قوماندان به خط تدارکاتی عقب جبه خویش توجه نداشته باشد، به مفهوم کمک و مساعدت غیر مستقیم به دشمن است و من این نتیجه گیری وی را کاملاً تأیید مینمایم.

مشکل و درد سر بزرگ من در امور لوژستیک این بود که باید تدارکات ضروری را در وقت معین و برای اشخاص تثبیت شده تسلیم نمایم. متباقی مسائل از اهمیت درج دوم برخوردار بود. این را نیز باید واضح سازم که من صرف بر بخش وسطی کانال اکمالاتی، امکانات کنترل مستقیم را داشتم. قسمت اولی و آخری آن در اختیار دیگران بود. (نقشه 8 دیده شود).

در رابطه با چگونگی سازماندهی کانال اکمالاتی، من تنها میتوانستم از (سی. آی. ای) و تنظیم ها تقاضا نموده، یا برای شان توضیح دهم و یا هم آنان را اغوا و یا متقاعد سازم. اما زمانی که اجرای امور در مسیر درست پیش نمیرفت، من نمیتوانستم برای اصلاح آن اقدامی نموده و یا با استفاده از امکانات خویش در رفع آن بپردازم. کار دگروال که مسؤلیت امور لوژستیک را در دفتر من به عهده داشت، در سطح مطلوب و دلخواه نبود. علت این امر ناشی از دشواری های روزانه بود، مانند عدم اکمالات به موقع، به موقع نرسیدن کشتی و یا طیاره، کمبود نیروی انسانی، عدم بار گیری به موقع واگنهای ریل، کمبود وسایل ترانسپورتی، نواقص و کمبودات تخنیک و مهمتر از همه مسائل حفاظتی و امنیتی و علاوه بر آن هیچکس اعم از ژورنالیست های کنجکاو و یا اجنت های دشمن نباید در مورد کار و اجراءات ما کوچکترین اطلاع را بدست می آوردند. این کار طوری معجزه آسا صورت میگرفت، چنانچه در فاصله سالهای (1984-1987) هیچ نوع اطلاعی از اجراءات ما به بیرون درز نکرد و هیچ نوع سبوتاز و تخریب در این پروسه صورت نگرفت. در سال 1983 مجموعاً در حدود ده هزار تن سلاح و مهمات از طریق کانال اکمالاتی ما منتقل شد در حالی که این رقم در سال 1987 به 65000 تن رسید. این همه توسط 200 نفر از محافظین وزارت دفاع و با استفاده از چار لاری دارنده جرتیل، هفته هفت روز و بطور دوامدار و بلا وقفه جابجا میشد.

در بخش اخیر کانال اکمالاتی (سی. آی. ای) مشکلاتی زیادی داشتم، اکثر آنان نتنها سلاح های غیر ضروری و کهنه را تحویل میداد، بلکه پلان بارگیری و تخلیه و ظرفیت و گنجایش گدام های ما را نیز در نظر نمیگرفت. به عبارت دیگر گاهی وفرت بود و گاهی هم قطعی. من بارها برای آنان خاطر نشان ساختم که ما خواستار منظم مواصلت کشتی ها و آنها ماهوار یک و یا دو کشتی به بندر کراچی هستیم تا آنها خوبتر سازماندهی نماییم. اما بی نظمی در کار آنان سبب آن میشد که گاهی ماهانه سه یا چار کشتی مواصلت ورزیده و در گدام های ما جای برای نگهداری نمیبود و گاهی هم ماه ها نسبت عدم مواصلت کشتی ها، گدام ها کاملاً خالی میبود.

مقدار کمی سلاح از طریق میدان هوایی راولپندی (پایگاه هوایی چکالاه) مواصلت میورزید. تا سال 1986 اکثر مواصلت سلاح از این طریق، سبب اصطکاک بین (آی. اس. آی) و قوای هوایی پاکستان میشد. علت معضله این بود که (سی. آی. ای) سلاح های خریداری شده را در پایگاه هوایی «دهران» واقع در عربستان انبار و سپس از آنجا باید توسط طیارات عربستان سعودی و یا طیارات قوای هوایی پاکستان به کراچی انتقال داده میشد. بنابر علل نامعلوم این پرواز ها از نظم برخوردار نبود و بنظر من عامل این بی نظمی (سی. آی. ای) بود زیرا هرگاه نماینده آن در میدان هوایی عربستان موجود میبود وی به طیارات ما طبق پلان، اجازه نشستن را نمیداد و بعضاً آنها مجبور به بازگشت میساخت. هواپیماهای عربستان سعودی نیز اکثر به وقت معینه مواصلت نمی ورزید و گاهی هم بدون اطلاع و تفاهم قبلی داخل فضای هوایی پاکستان شده که طبعاً حالت آماده باش قوای هوایی پاکستان را در قبال میداشت. این معضله بعد از دو سال طوری حل شد که بر طبق آن طیارات امریکایی مسؤلیت انتقال سلاح را عهده دار شد، اما مناسبات ما با قوای هوایی پاکستان همچنان تیره باقی ماند.

سلاح بعد از رسیدن به پاکستان در اختیار ما قرار میگرفت، باید توضیح نمایم که قبل از تقرر من در (آی. اس. آی) سیستم اکمالاتی خاص ایجاد شده بود و این به برکت انفاذ قانون نظامی و تسلط نظامیان در همه عرصه ها بود. آنان هم طراحان قانون و هم مجریان آن بودند. بطور مثال، در ارتباط با حمل و نقل اکمالات، باوجود وسعت بیش از اندازه آن باز هم سیستم عادی اداری و دفتر داری به هیچ وجه مرعی الاجرا نبود و هیچگونه سند تحریری در مورد نگاشته نشده و همه امور صرف با هدایات و اوامر شفاهی اجرا میگردد. هرگاه گاهی در مورد سوالی مطرح میشد، جواب این بود که محموله مربوط پروژه تبلیغاتی ولی "محرّم" و مربوط بمب اتمی است. این جواب کافی بود که طرف همکاری نماید.

پول تکس بندر کراچی بصورت نقدی تادیه میشد و چون بر محموله ها نوشته "تجهیزات دفاعی" موجود بود لذا طرز العمل معمول گمرگی در مورد آن عملی نمیشد. ده الی بیست واگون ریل از کشتی بارگیری شده به گدام های من در کمپ اوجری و یک اندازه کم آن مستقیماً به کویته انتقال داده میشد. امنیت این واگونها از طرف محافظین وزارت دفاع (MODC) تأمین میگردد. بطور

عادی در 10 واگون ریل تا 200 تن بار جابجا میشود. اما من توانستم در آنها تا 400 تن بار را جابجا نمایم. زمانی که چندین کشتی پیاپی مواصلت میوزید، معضلات زیادی ایجاد گردیده و نظم معمولی برهم میخورد. عمده و باربران در جابجایی آن به مشکل مواجه شده و دگروال من برای پیدا کردن ریل با مامورین مربوط در چنه زنی میبودند.

ما در راولپندی 200 عراده لاری داشتیم که هریک ظرفیت پنج تا ده تن را داشت که همه دارای نمبر پلیت های جعلی بوده و وقتاً فوقتاً تعویض میگردد و توسط آن سلاح و مهمات به محلات مورد نظر انتقال داده میشود. تمام صندوقها بعد از انتقال به گدام، باز گردیده و بعد از تفکیک نگهداری میشود. تمام اجناس داخل شده و خارج شده از گدام در دفتر مربوط ثبت و گذارش آن هر روز صبح بر سر میز کارمن حاضر میبود.

بعد از آن سلاح و مهمات بر طبق سهمیه قبلاً تعیین شده، به تنظیم ها توزیع و به پیشاور انتقال داده میشود. در مورد سهمیه و تخصیص سلاح من بعداً معلومات خواهم داد. من علاقمند بودم تا هرچه زودتر سلاح و مهمات موجود در گدام ها در اختیار استعمال کننده گان قرار گیرد. به همین علت اصرار داشتم تا هرچه زودتر محموله به افغانستان منتقل گردد تا از یک طرف گدام ها برای محموله های بعدی تخلیه گردد و از طرف دیگر جلوگیری از حریق و یا تخریبات و سبوتاژ احتمالی دشمن گرفته شود. هرگاه ساده تر گفته شود ما بر سر بشکه پُر از مواد انفجاری نشستیم و در مجاورت ما هم منازل مسکونی قرار داشت. باوجود که تقریباً هشتاد فیصد تمام سلاح و مهمات که در افغانستان بکار برده میشود از طریق کمپ اوچره فرستاده میشود و رفت و آمد بیش از حد به کمپ موجود بود و من طی چار سال شاهد هیچگونه حادثه که دلالت بر نقض تدابیر امنیتی کمپ و یا مورد توجه دشمن قرار گیرد، نبودم.

هر روز از ساعت پنج صبح تا ظهر قطاری از لاری ها، به رانندگی مؤظفین امنیتی وزارت دفاع که ملبس به لباس عادی بودند به طرف پیشاور که در 150 کیلومتری کمپ داشت حرکت میکردند. این لاری ها باید قبل از فرا رسیدن شام بدانجا مواصلت میوزیدند، به همین علت باید آخرین لاری تا ظهر حرکت مینمود. بعد از ظهرها، لاری های تخلیه شده روز قبل، دوباره به راولپندی مراجعت و توسط کارکنان ورکشاپ ما ترمیم برای سفر بعدی آماده میگردد.

برای رعایت پنهان کاری 50 - 60 لاری ذکر شده بصورت انفرادی و نه بشکل قطار و به فواصل دور از یکدیگر حرکت میکردند. ما به فاصله پنج - ده دقیقه، دو و یا سه لاری را حرکت میدادیم و آنان در بین ترافیک عادی طی طریق مینمودند، محافظ مسلح طوری که جلب توجه ننماید، در جنگله هر لاری در حالت آماده باش قرار میداشت. باری حین سفر با یک کارمند محلی (سی. آی. ای) از پیشاور به وی چلنج دادم تا اگر بتواند لاری های ما را تمیز دهد که در شناخت آن موفق نشد.

تشویش اساسی ما در مورد حوادث ترافیکی تصادفی بود و برای جلوگیری از خطرات احتمالی ما یک افسر را در لاری اولی و یکی را هم در لاری آخری توظیف نموده و برای جلوگیری از سکتگی، یک یا دو لاری بدون بار نیز در معیت آنان حرکت میکرد. جنرال اختر باوجود که از مشکلات ما در امر اکمالات باخبر بود، اما در مورد تصادمات ترافیکی بسیار سختگیر و آنرا غیر قابل قبول میدانست. من برای جلوگیری از تصادمات بر تعداد افسران مشایعت کننده افزودم تا حین حرکت قطار، قواعد مربوط را با دقت مراعات نمایند.

در سال 1986 محاسبه نمودم که لاری های اکمالاتی ما بیشتر از یک میلیون کیلومتر راه را پیموده اند. در طی این فاصله تصادمات ترافیکی نیز بوقوع پیوسته که دلخراش ترین آن تصادم لاری با یک تیز رفتار بود. قربانیان حادثه قبل از رسیدن افسر مسؤل قطار به محل حادثه از محل انتقال یافته و وی قادر نشد تا زخمی ها را در شفاخانه نزدیک محل پیدا نماید. بعداً تثبیت شد که قربانیان حادثه افسران اردو بوده و دو نفر آنان در شفاخانه نظامی جان داده بودند. با وجود که شهود محل واقعه در مورد مقصریت وسیله مربوط به افسران نظامی معلومات داده بودند، اما مسؤلین اردو مسؤلیت واقعه را بدوش (آی.اس.آی) می انداختند.

محموله در پیشاور برای تنظیم ها تسلیم داده میشود. آنان سلاح و مهمات را در گدامهای خویش جابجا نموده و رانندگان شب را همانجا سپری می نمودند. این شیوه معمول نقل و انتقال سلاح بود که توسط من سازماندهی گردیده بود. البته در مواردی خاص استثنائات نیز وجود داشت که بر طبق آن سلاح مستقیماً از کراچی به کوئته انتقال داده میشود. چنانچه راکت اندازه ها و راکت های دافع هوای سام که تعداد آن زیاد نبود و در مناطق خاص عملیاتی چون اطراف کابل، میدان های هوایی و در امتداد شاهراه سالنگ استفاده از آن هدایت داده میشود به این شیوه منتقل میگردد. عده زیادی از قوماندانان در آرزوی سقوط دادن هلیکوپتر و فیر کردن راکت بر هدف از فاصله ده کیلومتری بودند، زیرا این عمل آنها باعث افزایش حیثیت آنان میشود. اما من همیشه تأکید مینمودم که این سلاح ها باید مطابق اصول و ستراتژی جنگ پارتیزانی بکار برده شود. من این نوع سلاح را در تفاهم و مشوره با تنظیم ها مستقیماً به قوماندانان که در نواحی حساس فعالیت داشتند میسپردم. هم چنان زمانی که عملیات خاص پلان میشود، مثلاً

پلان برای غرق ساختن کشتی ها در دریای آمو که ضرورت به مین های مقناطیسی داشت و یا حین که حمله وسیع بر گارنیزین سازماندهی میشد، من در تفاهم با تنظیم ها مستقیماً با قوماندانان محل در تماس میشدم.

باوجود اتهامات وارده مبنی بر موجودیت فساد و رشوت در مسیر کانالهای اکمالاتی، من گفته میتوانم که در بخش وسطی این کانال که مربوط به من بود، چیزی بنام فساد موجود نبود. اما در بخش اولی این کانال که مربوط به (سی. آی. ای) بود، به اطمینان گفته میتوانم که امکان و احتمال تقلب و فساد موجود بود، چنانچه من در مورد بی کفایتی و حتی احتمال زد و بند ها در بخش قبلی تذکراتی داده ام.

در مورد اینکه اتهام وارد میشد که (آی.اس.آی) بخش از سلاح ها را در اختیار اردوی پاکستان قرار میدهد باید توضیح نمایم که تا اندازه این اتهام واقعیت داشت، زیرا 200 میل ماشیندار 14.5 میلیمتری RPG-7 و راکت های دافع هوا SA-7 در اختیار ارتش پاکستان قرار داده شد تا در مواقع اضطراری جزو تاهمهای مستقر در نواحی غربی کشور جای که قوای افغان و شوروی گاه گاهی حریم هوایی پاکستان را نقض مینمودند تسلیح شود. با قاطعیت گفته میتوانم که بجز این مورد هیچ مورد دیگری از سپردن سلاح به اردوی پاکستان صورت نگرفته است. این کار احمقانه بود که ما بدون اجازه (سی. آی. ای) چنین عملی را مرتکب شده و از اعتماد آنان سوء استفاده نماییم و یقیناً که سبب اعتراض آنها میشد. چنانچه شایع شدن خبر ذکر شده، باوجود که از طرف ما توضیحات لازم نیز داده شد، مناسبات ما را برای مدتی تیره ساخت. (سی. آی. ای) همیشه تقاضا داشت تا در مورد توزیع و تقسیم سلاح رسیده به پاکستان کنترول و مراقبت داشته باشد و این موضوع همیشه سبب منازعه بین ما میشد.

در طی هشت سال که جنرال اختر در راس (آی.اس.آی) قرار داشت، صلاحیت توزیع سلاح و مقدار آن و این که به کی، چقدر توزیع گردد، مربوط (آی.اس.آی) بود و این اصل غیر قابل تغییر دانسته میشد و بنابر همین اصل بعد از ایجاد "اتحاد" این صلاحیت در اختیار ما بود و بر طبق آن به تنظیم ها سلاح و مهمات توزیع می گردید.

خارج از (آی.اس.آی) حتی رئیس جمهور در مورد توزیع و کنترول سلاح و مهمات و سایر خدمات لوژستیکی که از طریق گدام ها و سلاحکوت های ما در راولپندی و کوپته صورت میگرفت نظارت و کنترول نمیکرد. تنها (سی. آی. ای) نبود که در مورد توزیع و تقسیم سلاح آرزومند مداخله بود بلکه سفیر امریکا نیز اکثراً در مورد انتقاد مینمود. همچنان کنگره امریکا، ژورنالستان، جنرالهای ارشد پاکستان و بالاخره تنظیم ها نیز از چگونگی توزیع سلاح رضایت نداشتند. آنها مدعی بودند که بهتر از همه در مورد میدانند. در عقب اینگونه مداخلات و علاقمندی ها به پروسه توزیع سلاح انگیزه های سیاسی، استخباراتی و شخصی موجود بود و روی همین ملحوظ از هر امکان برای تحت فشار قرار دادن (آی.اس.آی) بمنظور تعدیل سهمیه ها استفاده میکردند. احزاب و قوماندانان همیشه خواستار سلاح بیشتر، خویتر و جدیدتر بودند. امریکایی ها بیشتر اصرار داشتند که ما توجه بیشتر به تنظیم های جهادی بنیاد گرا و بصورت مشخص به تنظیم حکمتیار داریم. این موضوع همیشه منبع اختلاف، اصطکاک و عدم نارضایتی بین ما بود.

از اینکه امریکا نصف پول خرید سلاح را تادیه میکرد، خود را ذیصلاح میدانست تا تصمیم بگیرد که کی ها باید آن سلاح را بکار ببرند. با تشدید جنگ و مخصوصاً زمانی که شوروی ها در مورد خروج نیروهایش از افغانستان صحبت ها را آغاز کردند، نگرانی امریکا نیز بیشتر گردید، زیرا آنها از به میان آمدن یک دولت بنیاد گرامی اسلامی در کابل همانند رژیم خمینی و خاصاً در وجود حکمتیار تشویش داشتند. در اثر همین تشویش و هراس، آنان سیاست خویش را در مورد امتناع از کمک برای پیروزی مجاهدین طرح کردند و در زمان کار من، بهانه های روز افزون آنان در مورد توزیع و سهمیه بندی سلاح و مهمات ناشی از این پالیسی دانسته میشد.

وظیفه اساسی من وارد کردن فشار نظامی در داخل افغانستان بود تا قوای شوروی مجبور به عقب نشینی شود. من بحیث یک سرباز مسلکی در آرزوی حصول پیروزی در میدان جنگ بودم. بر اساس همین انگیزه من تصمیم میگرفتم که باید وسایل تأمین کننده پیروزی یعنی سلام و مهمات بدست کسی برسد که بتواند حد اکثر زمینه موفقیت را تأمین نمایند. باوجود که من صلاحیت امر و نهی را بر کسی نداشتیم، مجبور بودم تا چنان ستراتیژی را تعمیم نمایم که بر عملیات تأثیرگذار بوده و موفقیت را تأمین نماید. من باید حملات را بر اهداف ستراتیژیک که 260000 میل مربع را در بر میگرفت، سازماندهی و هماهنگی مینمودم و اکمالات آن باید با استفاده از حیوانات صورت میگرفت و ارتباطات هم اکثراً باید از طریق پیغام رسانان هم مانند زمان اسکندر مقدونی تأمین میشد. تمرکز و تشریک مساعی قوت ها دو اصل اساسی و تغییر ناپذیر در جنگ است. پیروزی در جنگ عمدتاً وابسته به کاربرد همزمان آن در زمان معین و مکان مشخص است. برای تحت قومانده درآوردن و تحت تأثیر قرار دادن تنظیم ها و قوماندانان و سوق نمودن آنان به استقامت درست من بجز از همین وسیله یعنی دادن و یا دریغ کردن اسلحه و مهمات و آموزش وسیله و امکان دیگر نداشتیم.

همانگونه که قبلاً گفته ام سلاح جز مهم زندگی یک افغان است. داشتن یک تفنگ عصری حیثیت شخص را بالا میبرد. حصول سلاح های ثقیل و مهمات آن خواست مشترک مجاهدین بود و حاضر بودند برای بدست آوردن آن هر نوع انعطافیت نشانند داده و دساتیر و هدایات مرا اجرا نمایند. بر همین اساس هرگاه آنان در اجرای عملیات موفقیت بیشتر بدست می آوردند؛ در نتیجه آن سلاح و راکت های بیشتر در اختیار آنان قرار داده میشد و این وسیله مؤثر بود که توسط آن میتوانستم همکاری بیشتر آنان را جلب نمایم. به عبارۀ دیگر در **یک دست من علف و در دست دیگر من قمچین قرار**

**داشت.** در صورت که (آی.اس.آی) چنین صلاحیت را نمیداشت، پیروزی من در اجرای وظایف ناممکن بود.

هشتاد در صد از مجموع سلاح ها و مهمات، به غرض توزیع بعدی در اختیار تنظیم ها قرار داده میشد، هر قوماندان باید سهمیه خویش را از تنظیم مربوط خویش بدست می آورد. استثناً تنها در مواردی موجود بود که قوماندان، تعلیمات خاص آموزشی را برای عملیات خاص سپری و سلاح مستقیماً در اختیار نامبرده قرار گرفته اما تعداد آن از سهمیه تنظیم مربوطه داده میشد. متحدین امریکایی ما علاقمند آن بودند تا سلاح مستقیماً به قوماندانان توزیع شود و قبل از توظیف من چنین شیوه معمول بود. در آنزمان مراجعه کم و حادثه کوبیده نیز اتفاق نه افتاده و "اتحاد" ایجاد نشده بود. در اواسط ده هشتاد این شیوه دیگر غیر کارآمد بود، زیرا از یک طرف مراجعه زیاد شده و از طرف دیگر رابطه و معامله مستقیم با صدها قوماندان رقیب یکدیگر که هریک خواستار سلاح زیاد برای شهرت بیشتر بود، بی نظمی و هرج مرج را به میان می آورد. لذا بهتر بود تا در مورد از طریق هفت تنظیم رابطه برقرار گردد.

هر سه ماه یکبار جلسه عملیاتی به اشتراک جنرال اختر، اینجانب و عدۀ از کارمندان اداره مربوط من با رتبه دگرمن و بالاتر از آن دایر میگردید. موضوع اصلی و همیشه گی این جلسات بحث و تصمیم گیری در مورد توزیع و تعیین سهمیه اسلحه و یا هم ضرورت تعدیلات در اصول و مقررات مربوط بود. چون مطالب مطروحه در جلسه زیاد بحث انگیز بود، لذا من قبل از آن ساعت ها در مورد با کارمندان تحت امر خویش بحث و نظریات و پیشنهادات آنان را قبل از اینکه به جنرال اختر گزارش داده شود میشنیدم. در جریان جلسۀ نیز بحث های طولانی صورت میگرفت و تصمیم نهایی توسط جنرال اختر اتخاذ میشد. او به ندرت با طرح های ما مخالفت مینمود. در اثنای پلانگذاری، ما برای هر تنظیم سهمیه مشخص را تعیین مینمودیم. اما این سهمیه برای همیشه ثابت باقی نمی ماند، بلکه بر اساس نتایج عملیات ها در مورد آن باز نگری صورت میگرفت. در صورت که یک تنظیم در پیشبرد جنگ فعالیت بیشتر از خود نشان نمیداد، بعد از اخطار شفاهی به رهبر تنظیم، سهمیه آن بتدریج کاهش می یافت.

معیار اولی که براساس آن سهمیه توزیع سلاح برای تنظیم ها تعیین میشد عبارت بود از توانایی و برجستگی تنظیم در میدان عملی جنگ، تعداد اعضای یک تنظیم در مورد ارزش داده نمیشد. بطور مثال تنظیم یونس خالص در مقایسه با سایر تنظیم ها اعضای کمتری داشت اما در عمل توانایی جنگی آن به مراتب از تنظیم های بزرگ مثلاً تنظیم مجددی بیشتر بود. به ساحتۀ فعالیت قوماندان هر تنظیم ارزش بسیار داده میشد. اکثریت قوماندانان بیرون از ساحتۀ خویش و لو که در عین دره قرار داشت، جنگ نمی نمودند. بنابراین دادن اسلحه بیشتر به آنها که از اهداف ستراتیژیک دورتر قرار داشتند کار بیهوده بود. چنانچه هر تنظیم نیرومندی که در اطراف کابل قرار داشت، سهمی بیشتری از سلاح را نصیب میشد و هم چنان به آنها که در اطراف اهداف ستراتیژیک و عمده مانند میدان های هوایی و خطوط اصلی اکمالاتی فعالیت داشتند سهمیه بیشتر تخصیص داده میشد. باید خاطر نشان ساخت که کاربرد کلمۀ نیرومند به معنی زیاد بودن تعداد مجاهدین نه بلکه منظور از تعداد و مؤثریت حملات آنان در ساحتۀ فعالیت بوده است. برای ارزیابی اینگونه فعالیت ها، اطلاعات حاصله از تصرف کانالهای مخابراتی مرا کمک مینمود تا در مورد ادعا های قوماندانان و تنظیم ها قضاوت نمایم. هم چنان ما بر اساس عکس های هوایی ماهواره ای که از طرف (سی. آی. آی) در اختیار ما قرار میگرفت خسارات عاید ناشی از عملیات را ارزیابی مینمودیم. من و کارمندان تحت اثر من در مورد اظهارات اغراق آمیز و بزرگ سازی مجاهدین تجربه داشتیم. برای ارزیابی دقیق فعالیت ها، ما اطلاعات حاصله از اشخاص منفرد، گزارش های اطلاعاتی هفته وار (سی. آی. آی) و (می - شش) و سایر منابع اطلاعاتی را تحلیل و تجزیه نموده و بر اساس آن قضاوت مینمودیم که کی میرزمد و کی نه.

بعداً ما کنترول تنظیم ها را در مورد فعالیت های مشکوک چون فروش غیر قانونی سلاح ارزیابی مینمودیم جمع آوری اطلاعات در این استقامت کار عمده و روزمره من بود، هرگاه تثبیت میشد که یک تنظیم نمیتواند قوماندانان مربوط خویش را در چنین موارد کنترول نماید سهمیه سلاح آن قطع میگردد. به باور من هیچ قوماندانی در افغانستان وجود نخواهد داشت که گاهی اسلحه را نه فروخته و یا تبادلۀ نکرده باشد، اما ارزیابی ما این بود که هرگاه این معامله بخاطر جهاد صورت گرفته باشد، مورد مجازات قرار نمیگرفت. چنانچه بار ها اتفاق افتاده که در حالات عاجل برای بدست آوردن مواد خوراکی، تخلیه زخمی ها و یا تهیه مهمات مورد نیاز چنین معاملات خرید و فروش سلاح صورت گرفته است.



هرگاه تثبیت میشد که فروش سلاح در پاکستان بمنظور تامین منافع شخصی و حصول ثروت صورت گرفته با آنان برخورد شدید صورت میگرفت. چند تن از رهبران در مقابل اینگونه اعمال با بی تفاوتی برخورد نموده و استدلال شان این بود که آنان بودیجه کافی ندارند. اکثری از کارمندان رسمی این تنظیم ها که تحصیل یافته غرب بودند، مانند کارمندان سایر تنظیم های بنیاد گرا که ماهوار صد دالر به آنان پرداخته میشد، راضی نبودند. آنان سه برابر این مبلغ معاش داشته و علاوه برآن، خانه رایگان نیز در اختیار آنان قرار داشت. با وجود آن تمایل برای فروش سلاح که مفاد صد فیصد را برای آنان در برداشت همیشه موجود بود.

عامل دیگری که در مورد در نظر گرفته میشد عبارت بود از توانایی و مؤثریت سیستم اکمالاتی احزاب که در مورد آن به تفصیل معلومات داده خواهد شد. بهترین امکان برای ارزیابی و قضاوت در این مورد معاینه و بررسی دوامدار گدام ها و سلاحکوت های آنان بود. زمانی که کارمندان من گزارش میداد که بعضی سلاحکوت ها اکثراً و حتی بعضاً برای ماه ها مملو بوده، دلالت بر آن میکرد که در آن تنظیم تمایل جدی برای جنگیدن وجود ندارد، لذا این تنظیم مستحق سهمیه بیشتر نمیشد. تنظیم مولوی نبی مقصر درجه یک در این عرصه بود. این تنظیم با وجود داشتن قوماندانان برجسته در جبهه و امکانات بسیار زیاد و اینکه یک جنرال اردوی سابق نماینده نظامی آن بود، اما نبی و مقامات رهبری آن توانایی آنرا نداشتند تا بطور مؤثر در مورد عمل نمایند. در نقطه مقابل آن تنظیم سیاف قرار داشت که در دیپوها و سلاحکوت های آن همیشه سلاح کمتر میبود. باید علاوه نمایم که وی یگانه شخص بود که بطور مستقیم کمک های مالی بسیار زیادی را از حامیان عرب خویش بدست می آورد.

در سال 1987 تنظیم ها قرار ذیل سهمیه سلاح را بدست می آوردند: حکمتیار 18-20 فیصد، ربانی 18 - 19 فیصد، سیاف 17 - 18 فیصد، خالص 13 - 15 فیصد، نبی 13 - 15 فیصد، گیلانی 10 - 11 فیصد و مجددی 3 تا 5 فیصد. ارقام ذکر شده بیانگر آن است که سهمیه زیاد یعنی 67 تا 73 فیصد به بنیاد گرایان تعلق داشت و این امر سبب نارضایتی (سی. آی. ای) میشد. در حالی که این سهمیه بندی بر اساس معیارهای نظامی صورت میگرفت در حال که منتقدین من بیشتر ملحوظات سیاسی را در نظر میگرفتند و من منحنی شخص نظامی آنرا نادیده می انگاشتم.

طوری که من تمام مصارف و تمام شد هر سلاح و مرمی را از خریدار تا فیر کننده محاسبه نموده ام مبلغ سرسام آوری را تشکیل میداد. این مصارف و مخارج عبارت بود از کرایه کشتی، ریل و موتر لاری تا پیشاور و بعداً انتقال دادن آن تا سر حد افغانستان و سپس به داخل افغانستان، با اضافه قیمت خرید آن که این مصارف را صد بار بالا می برد. به احتمال زیاد پر مصرفترین بخش این پروسه اکمالاتی، قسمت آخری آن بود یعنی از سلاحکوت های تنظیم ها تا رسیدن آن بدست مجاهدی که آنرا مورد استعمال قرار میداد. اکمالات کابل و ولایات شرقی نسبت کوتاه بودن فاصله قابل کنترل بود، در حالی که مخارج انتقال دادن سلاح به ولایات شمال از یک طرف بسیار زیاد و از طرف دیگر غیر قابل کنترل بود چنانچه در سال 1986 این مصارف بیش از حد بالا رفت. در این زمان مخارج یک کیلوگرام 15 تا 20 دالر رسید. بطور مثال انتقال یک دستگاه هاوان از سرحد پاکستان تا مزار شریف در حدود 1100 دالر تمام میشد در حالی که قیمت یک بم (مرمی) آن 65 دالر بود. شگفت آور این بود که مصارف ماهوار یک تنظیم با اضافه مصارف ترانسپورتی آن بالغ بر یک و نیم میلیون دالر میگردد.

(سی. آی. ای) هر ماه مقدار پولی را به حساب بانکی که تحت کنترل آی.اس.آی قرار داشت انتقال میداد. از این پول برای دفاتر تنظیم ها، ساختن و مراقبت دیپو ها، خریداری مواد ضروری ( مواد غذایی و البسه)، تادیه مدد معاش رهبران، معاش برای کارمندان تنظیم ها و مصارف ترانسپورت استفاده میشد. مصارف ترانسپورت شامل خریداری عراده جات و پرداخت پول برای قرار دادی ها بمنظور انتقال تدارکات به داخل افغانستان بود، اما خریداری قاطر ها از چین (بعداً اسپ ها از ارجنتاین) شامل این بودیجه نبود بلکه پول آن مستقیماً از طرف (سی. آی. ای) تادیه میشد. این مبلغ پول معمولاً در ظرف 10 - 12 روز از طرف تنظیم ها به مصرف میرسید. به جز از پول نقد، سایر تدارکات از طریق کانال اکمالاتی تعیین شده به دیپو های تنظیم ها در پیشاور یا کوپته تسلیم داده میشد. زمانی که برای بار اول از دیپو های آنان در پیشاور که در همجواری منازل مسکونی قرار داشت بازدید نمودم واقعاً به وحشت دچار شدم، زیرا حداقل تدابیر نگهداری و امنیتی در آن رعایت نشده و همه چیز در حالت درهم و برهم قرار داشت. در یکی از این سلاحکوت ها، معتمد سلاحکوت در حالی که بر سر یک مین ضد تانک نشسته، بر دیگران که در آن آتش مشتعل بود آشپزی میکرد. برای بهبود وضع کوشش کردم تا در حله اول دیپوهای هفتگانه به فاصله چند کیلومتری شهر منتقل گردد اما صرف مقدار کمی پول برای این امر فراهم شد.

احزاب و قوماندانان، منابع دیگری عایداتی نیز داشتند، قوماندانان در افغانستان تا اخیر سال 1984 مالیه محلی را از ساکنین ساحه تحت تسلط خویش جمع آوری مینمودند، اما با شدت جنگ زمانی که قوای شوروی قریه جات را درهم کوبید و سیستم آبیاری خراب و محصولات زراعتی به آتش کشیده شد و مردم مجبور به مهاجرت شدند، جمع آوری این نوع مالیه ناممکن گردید. سلاح های به غنیمت گرفته شده را میتوان استعمال و یا تبادل نمود. بر اساس اصول اسلامی غنیمت جنگی باید به پنج حصه تقسیم گردد که از جمله یک حصه آن به دولت (تنظیم جهادی) تسلیم داده میشد. بعضی اوقات مجاهدین سلاح را به قیمت

نازل از پوسته های قوای شوروی و یا افغان میخریدند. من میتوانم تأیید نمایم که تعداد این گونه سلاح اگرچه کم بود اما اکثراً چنین معاملات صورت میگرفت.

کمک های پولی فراوان عرب ها برای اکمالات منبع خوب بود. منظور من از کمک های شیخ های ثروتمند و سازمانهای خصوصی است نه کمک های دولت عربستان سعودی. بدون این کمک های فوق العاده ملیونی، تهیه سلاح برای مجاهدین کار بسیار دشوار بود. قسمت زیادی این کمک ها در اختیار چار تنظیم بنیادگرا قرار داده میشد. سیاف روابط و وابستگی های خاص شخصی و مذهبی در عربستان داشت و به همین جهت خزانه او همیشه مملو از پول میبود. از اینگونه کمک به تنظیم های میانه رو سهم کمتر میرسید و در نتیجه توانایی عملیاتی آنها در مقایسه با تنظیم های بنیاد گرا کمتر بود. پس میتوان گفت که پول عرب ها نقش عمده را در پیشبرد عملیات های ما داشتند.

زمانی که لاری های من سلاح و مهمات را در دیپوهای تنظیم ها تخلیه مینمود، صلاحیت توزیع آن را به قوماندانان، تنظیم مربوطه داشت. ( در موارد نوع خاص سلاح و سلاح که برای عملیات مخصوص مشخص گردیده بود البته استثنا وجود داشت.) هرگاه کدام قوماندان سهمیه خود را دریافت نمیکرد و یا به اندازه کافی در اختیار وی قرار داده نمیشد، من در مورد اقدامی کرده نمی توانستم. هر تنظیم در مورد توزیع سلاح و مهمات به قوماندانان مربوط اصول خاص خود را در داشت. بعضاً سلاح و مهمات بر اساس فیصدی معین توزیع میگردد که چندان مؤثر نبود، زیرا بر اساس آن برای مجاهدین مناطق نسبتاً آرام و مناطق که در آن درگیری زیاد بود یکسان اسلحه و مهمات توزیع می شد. معمولاً هر قوماندان ولایتی باید سهمیه خویش را از کدام های سرحدی دریافت میکرد. بعضاً سهمیه یک ولایت به یک قوماندان و گاهی به چند قوماندان ارسال گردیده و صلاحیت بعدی توزیع آن به آنها تعلق داشت.

نحو انتقال سلاح و مهمات توسط تنظیم ها یک پروسه زیاد دشوار، بی نظم و سبب ضایع شدن وقت میشد. در این پروسه از لاری ها، کراچی، شتر، قاطر و اسب استفاده شده و هم چنان توسط مجاهدین حمل و نقل میگردد.

تنظیم های بزرگتر تا 300 عراده وسیله نقلیه مختلف در اختیار داشتند. اینان وسیله نقلیه معمولی بود که با سایر وسایط عادی در سرحد یکجا میشدند. بعضی لاری های افغانی بودند که در کابل خریده شده و از آن برای انتقالات در فاصله دور استفاده میشد. تعداد این وسایط نقلیه در مقایسه با لاری های (آی.اس.آی) بیشتر بود زیرا همیشه روزهای طولانی در سفر بوده و برگشت دوباره آن در روز بعدی ناممکن بود. بعضاً لاری هفته ها به مرکز تنظیم مراجعت نمی کردند. بعضی اوقات این لاری ها فاصله تقریباً هزار کیلومتری را تا ولایات شمالی و یا غربی می پیمود. در بعضی جا ها انتقالات تنها توسط حیوانات ممکن بود.

در داخل افغانستان بعضی قوماندانان برای انتقال سلاح از وسایط ترانسپورتهی اردوی افغان استفاده میکردند. و این یک ممیزه جنگ بود که در آن از لاری های دشمن استفاده میشد. این وسایط عسکری یا خاد در اثنای عملیات تخریبی در کابل و یا سایر شهر ها رپوده شده بود. انتقالات با این لاری ها رایگان بود اما پول در هر حال نقش عمده را در پروسه انتقالات داشت.

تنظیم ها به واسطه لاری های مربوط، سهمیه مربوطه را تا نواحی سرحدی انتقال میداد. در نوار سرحدی پاکستان تقریباً پنجاه و پنج نقطه عبوری عمدتاً در جوار پاره چینار و چمن در شمال غرب کویته موجود بود. برای رسیدن به این مناطق، وسایط باید از صوبه سرحد، بلوچستان و مناطق قبایلی عبور مینمود (نقشه دوم دیده شود). در سرتاسر این نواحی ارتش پاکستان، قوای سرحدی و پولیس همیشه آماده کمک بود. آنان صلاحیت داشتند تا جواز نامه عبوری را کنترل و وسایط را تلاشی نمایند. برای سهولت رفت و آمد وسایط آی.اس.آی برای تمام لاری ها "جواز نامه عبور" را صادر نموده بود که در آن تمام مشخصات لاری بدون ذکر نوعیت محموله آن درج شده بود. برای پوسته های امنیتی مسیر راه، نیز لیست لاری های که در آن خط و سیر که در تردد بودند، داده شده بود. این لاری ها حین حرکت به طرف سرحد مورد تلاشی قرار نگرفته اما در برگشت بمنظور جلوگیری از انتقال مواد مخدر و یا انتقال سلاح به پاکستان تلاشی میشدند. اکثراً این سیستم با وجود کارایی آن مکمل نبود. بعضی اوقات پولیس در پوسته های تلاشی خواستار پول بودند. سوءاستفاده و رشوت ستانی یکباره در طول راه افزایش یافت و سبب تأخیر و توقف لاری ها برای چندین ساعت میشد.

در این مورد موجودیت اینگونه مشکلات چشمدید شخصی من جالب است، حین که ویلسن Wilson عضو کانگرس امریکا را در سفر مخفی اش به داخل افغانستان همراهی میکردم افسری را وظیفه دادم تا قبل از ما حرکت نموده و پوسته های موجود در مسیر راه را در جریان گذاشته تا موتر ما را متوقف نسازند. اما در اولین پوسته تلاشی، ما را متوقف ساختند. شخصی با لباس ملکی اظهار داشت که بدون بازرسی مدارک اجازه رفتن را نمی دهد. من کارت هویت نظامی خویش را نشان دادم اما وی گفت تا زمانی که هدایت مافوقش را حاصل ننماید اجازه رفتن را داده نمیتواند. آمر مافوقش در دفتر موجود نبود و با سپری شدن پانزده دقیقه، اعصاب خراب و اخطار دادم که هرگاه راه را باز ننماید سه محافظم شاجورهای خود را در شکم وی خالی خواهند نمود. وی با دیدن میله های ماشیندار AK-47 توجیه شده به جانب خود، راه را باز نمود. حین که افسر پیش فرستاده شده را مورد عتاب



قرار دادم وی نیز در راه بازگشت پوسته متذکره را مورد هجوم قرار داده و شخص متذکره را دستگیر نمود. این شخص با پی بردن به سرنوشت بعدی خویش عذر و زاری و گریه نموده بعد از پانزده کیلومتر وی را از موتر پائین نمودیم.

در مجاورت سرحد خصوصاً در نزدیکی پاره چینار، میرامشاه و چمن هر کسی به شکلی از اشکال در جنگ در گیر بود. در کمپ های این نواحی ده ها هزار مهاجر زندگی میکردند، پایگاه های متعددی مجاهدین نیز این منطقه موجود بود، صدها قرار دادی با وسایط و حیوانات خویش مصروف نقل و انتقال مواد اکملاتی به محلات گوناگون بودند، هر روز و هر ماه بلا انقطاع سلاح و مهمات از این جا انتقال داده میشد. به عبارۀ دیگر این محلات عمده ارسال تدارکات مجاهدین بود. ساحه دیورند برای اکملات مجاهدین همان ارزش را داشت که دریای آمو برای قوای شوروی داشت. اینجا لاری های آمده از پیشاور و کوپته تخلیه میشد و قوماندانان تدارکات خود را بدست آورده و بر حیوانات باربر بارگیری مینمودند.

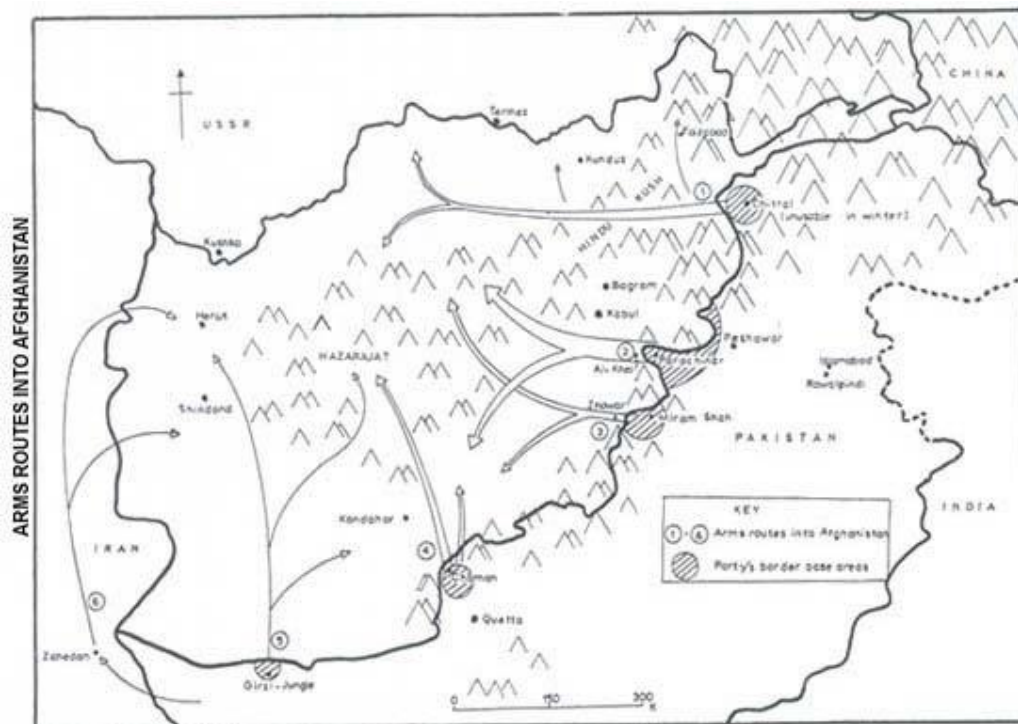
در اوایل قوماندانان جهت بدست آوردن سلاح و مهمات و انتقال دادن آن با اسب های خویش که بعضاً تعداد آن به صدها نعل میرسید به پاکستان می آمدند. اما به مرور زمان سلاح و مهمات زیاد و اسب ها کم شدند و به برای این کار به هزاران حیوان بارکش ضرورت بود. لذا در سیستم انتقالات باید تغییری ضروری به وجود می آمد.

قراردادی های کرایه کش، با وجودی که سال به سال اجورۀ آنان بلند میرفت نقش مهمی در پروسۀ انتقال اموال داشتند. اینان مالکین حیوانات بارکش بودند که اموال را به داخل افغانستان منتقل میساختند و این وسیله تأمین معیشت آنان بود. دوستان (سی. آی. ای) ما طرفدار چنین شیوه نبودند، آنان خواستار آن بودند که بارکشی توسط حیوانات، باید توسط مجاهدین صورت گیرد. من مخالف این طرح آنان بودم، زیرا اولاً مجاهدین قادر به نگهداری و مراقبت حیوانات نبوده و از نگهداری آن منفعتی برای آنان حاصل نمیشد، ثانیاً برای تغذیه حیوانات در طول راه باید به عوض اسلحه، نصف بار آنها علفه بار مینمودند. من بر اساس تجارب خویش میدانستم که این شیوه در مقایسه با قراردادی های بارکش پرمصرف و غیر مؤثر است.

حیواناتی که از آن برای انتقالات استفاده میشد، گوناگون بود. از شترها معمولاً برای انتقالات در فاصله های دور به استقامت ولایات جنوبی که زمین ها لم بزرع بود استفاده میشد، اسب به حیث حیوان تیزرو در اکملات پایگاه های عملیاتی از سرحد تا ولایات نقش عمده داشت و خاصتاً قاطرهای افغانی که از قرنها به اینطرف به حیث وسیله انتقالات از آن استفاده میشد، برای اینکار زیاد مساعد بود. نسبت تلف شدن تعداد زیادی از آنها، ما مجبور شدیم تا تعدادی زیادی اسب از ارجنتاین وارد نماییم. تعداد قاطرها نسبت به اسب ها کمتر بود زیرا نسل گیری آن در افغانستان صورت نمی گرفت. تعدادی کمی در پاکستان موجود بود، اما در چین فارم های مخصوص پرورش آن موجود و به حیث وسیله انتقالاتی مورد استفاده قرار می گرفتند.

از این حیوانات برای اجرای امور عملیاتی و یا تکنیکی استفاده میشد. بطور معمول از قاطر برای انتقال هاوان، ماشیندار ثقیل و راکت انداز با مهمات آن تا محل انداخت و یا محل نزدیک به آن استفاده میشد. داشتن قاطرها و اسب ها به قوماندانان امکانات آنها میداد تا با استفاده از آن پایگاه های خود را اکمال و تقویه نمایند. به اصطلاح نظامی، این شیوه اکملاتی ترانسپورت را Echelon می نامند که منظور از انتقال سلاح مستقیماً به خط جبهه جنگ و یا در جوار آن میباشد. (سی. آی. ای) تعداد زیادی از چنین حیوانات بار بر را خریده و از طریق تنظیم ها در اختیار قوماندانان قرار داد و مجزا از سیستم بار کشان اجیر بود.

مسیر عمده اکملاتی بجز از مسیر کراچی - کوپته از راولپندی - پیشاور تا سرحد امتداد داشته و بعد از آن به شاخه های متعددی به داخل افغانستان ادامه می یافت. از نظر من این سیستم اکملاتی به درختی شباهت داشت که ریشه های آن یعنی طیارات و کشتی های که سلاح و مهمات را از کشور های گوناگون به پاکستان رسانیده، در خارج از پاکستان قرار داشته و تنه درخت در داخل پاکستان از کراچی تا سرحد افغانستان کشیده شده و سپس صد ها شاخه و شاخچه های آن در داخل افغانستان منشعب بود. این شاخه ها مواد غذایی (سلاح و مهمات) را به برگ ها (مجاهدین) می رسانیدند. گاه گاهی بعضی از این شاخه ها و شاخچه ها قطع میشد، اما چون تنه درخت فعال بود، بزودی شاخه های نوی را رشد میداد. تنها قطع شدن ریشه ها و یا تنه درخت سبب خشکیدن آن میشد. در جریان جنگ تنها شاخه ها در معرض حملات قرار داده میشد. برعکس خطوط اکملاتی شوروی ها که محدود به شاهراه ها بود، مسیر های اکملاتی ما مشتمل بر ده ها سرک و راه عبور و مرور بزرگ و کوچک از کوه ها و دره ها عبور میکرد و در صورت مسدود شدن یک مسیر، راه دیگری بکار گرفته میشد.



(نقشه شماره 9)

در داخل افغانستان شش مسیر اساسی وجود داشت. (نقشه شماره 9). عمده ترین مسیر در ناحیه شمال از چترال تا پنجشیر، فیض آباد و ولایات شمال امتداد داشت. این کوتاه ترین، محفوظ ترین و ارزانترین خط السیر بود، ما میتوانستیم صرف از ماه جون تا اکتوبر از آن استفاده نماییم، در متباقی هشت ماه نسبت برف باری غیر قابل عبور و مرور بود. مزدحم ترین و موثر ترین راه از پاره چینار (منقار طوطی) از طریق علی خیل تا لوگر میرسید. این راه شاهرگ حیاتی جهاد بود که از طریق آن در حدود چهل فیصد اکمالات صورت میگرفت. این کوتاهترین راه تا کابل بود که مدت یک هفته را در بر میگرفت. از طریق کوه ها برای رسیدن به صفحات شمال از این مسیر استفاده میشد که با گذشت یک ماه و یا بیشتر از آن میتوان به دشت های اطراف مزار رسید. در این مسیر دشمن مواضع قوی داشت و همیشه تلاش میورزید تا آنرا مسدود سازد. زمانی که قوای شوروی میخواست تا فشار بر کابل را کاهش دهد در ولایات شرقی عملیات بزرگ کمین و تلاشی را اجرا مینمود. در استقامت جنوب مسیر سوم اکمالاتی وجود داشت که از اطراف میرامشاه شروع و از طریق ژوره دوباره به لوگر منتهی میشد. کاروانهای اکمالاتی به استقامت جنوب در گردیز و یا غزنی و یا هم در قسمت شمال از طریق کوه ها به مسیر دوم وصل میشد. باوجود که این خط السیر نیز مزدهم بود و تا اندازه از حملات دشمن نیز مصون بود.

مسیر چهارم از کویته آغاز و بعد از عبور سرحد در ناحیه چمن به قندهار و ولایات همجوار آن منتهی میشد. این راه هموار و اکمالاتی زیاد از این طریق توسط وسایط نقلیه صورت میگرفت. ما سعی میکردیم تا لاری ها در ظرف یک روز و یا یک شب به هدف برسند. همیشه وسایط مشکوک مورد حملات هوایی و یا زمینی دشمن قرار میگرفت.

پایگاه کوچک دیگری به فاصله 400 کیلومتری در غرب متصل با سرحد ولایت هلمند در محل دور افتاده ای در منطقه "گردی جنگل" قرار داشت. از این پایگاه احتیاجات ولایات هلمند، نیمروز، فراه و هرات اکمال میگردد. این مسیر انتقالات چون از بین مناطق هموار میگذشت کمتر از آن استفاده شده و همیشه مورد حملات قرار میگرفت، چنانچه ندرتاً کاروانهای ما بطور سالم از آن عبور میکرد. این مناطق کم جمعیت، خشک و باز بوده امکان هوشدار دهی قبل از وقوع حملات ناممکن بود. لاری های که در این مسیر حرکت میکردند به آسانی از هوا کشف و در مقابل آن کمین جابجا میگردد و یا توسط هلیکوپتر مورد حمله قرار میگرفتند. لاری ها از این طریق تا هرات در مدت یک هفته میرسید.

سر انجام مسیر ششم از طریق ایران امتداد داشت. نقشه (9) نشان میدهد که برای اکمالات ولایات فراه و هرات از این طریق باید نخست راه طولانی را در غرب به امتداد سرحد بلوچستان با ایران طی کرد و سپس فاصله 600 کیلومتر دیگر را در داخل خاک ایران به استقامت شمال زاهدان ایران و سپس تا سرحد ایران و افغانستان در منطقه هرات پیمود. از لحاظ نظری، پیمودن این فاصله طی سه روز باید طی میشد، اما در عمل رسیدن از این طریق مدت ها را در بر میگرفت. حین استفاده از این مسیر

گاهی شش ماه منتظر اجازه نامه مقامات ایرانی میشدیم و آنهم مقدار کمی سلاح باید منتقل میشد. علاوه بر آن کاروان توسط سپاه پاسداران تلاشی و معاینه و توسط آنان همراهی میشد. حین بازگشت در مورد وسایط نقلیه خالی نیز چنین شیوه عملی میشد.

این بود نحو اکمالات و خطوط اکمالاتی ما که با وجود پیچیدگی ها، طولانی بودن و مصارف زیاد همیشه فعال بود. باید گفت که در مواردی بسیاری شکایات و اعتراضاتی مبنی بر عدم اکمالات اسلحه از جانب قوماندانان صورت میگرفت، ممکن در بعضی موارد اعتراض آنها وارد بوده باشد. اما من از هیچ موردی آگاهی ندارم که در سال های 1983- 1987 مجاهدین در نتیجه کمبود مهمات به شکست مواجه شده باشند. اینگونه شکایات معمولاً یا از جانب قوماندانان وابسته به تنظیم های غیر مؤثر و یا از جانب آنها صورت میگرفت که دورتر از اهداف ستراتیژیک قرار داشته و یا هم تاب و توان جنگیدن را نداشتند.

وظیفه من تهیه و تدارک سلاح مؤثر و مهمات کافی و رساندن آن در زمان و مکان معین به قوماندانان مستحق بود. تأمین و برآورده شدن این هدف در واقعیت امر مقدمه برای پیروزی های بعدی بود. تهیه مقدمات آن به ماه ها ضرورت داشت، چنانچه برای سازماندهی عملیات در شمال نه ماه ضرور بود. این فاصله زمانی که از طرح تا عملی شدن پلان عملیاتی را بر میگرفت ضروری و اجتناب ناپذیر بود و خارجی ها از جمله (سی. آی. ای) آنرا درک کرده نمی توانستند.

ادامه دارد